



Sociological investigation of the position of "woman" in a number of short stories of Holy Defense

Ensieh Memarian^{1*} and Touraj Aghdaei²

1- PhD student of Persian language and literature, Islamic Azad University, Karaj Branch, Karaj, Iran.

2- Associate Professor of Persian Literature, Islamic Azad University, Zanjan

Abstract:

As a middle-course knowledge, the sociology of literature tries to study the social products of literature and its effects, and analyses the historical events from the social point of view. Iran's 8-year imposed war, which is called "holly defense", is a historical event and its cultural dimensions have profound and predominated effects. The purpose of this article is a sociological analysis of the position of "woman" in a number of short stories with the theme of holy defense that have been written by writers such as Seyyed Mehdi Shujaee, Akbar Sahraei, Ghasem ali Farasat, Reza Gholizadeh, Negin Rahimi Meybodi, Zohreh Yazdan Panah and Hamid Reza Shah Abadi. The results of the research indicate that Woman, as a social element, can affect war and its process and be affected by it. During the war, she has been able to direct the society towards the high goal of defense with her sacrifices and she has created a self-inflicted loneliness and mourning for herself in many cases.

Review History:

Received: 20 May 2025

Revised: 15 Jun 2025

Accepted: 17 Jun 2025

Available Online: 18 Jun 2025

Keywords:

Sociology

Woman

Holly defense literature

Fiction.

How To Cite This Article:

Memarian, E., and Aghdaei, T. (2025). Sociological investigation of the position of "woman" in a number of short stories of Holy Defense. *Strategic Studies of Women, Defense and Peace*, 2(4) 19-31. (In Persian)



*Corresponding author's email: Neo_journalist@yahoo.com





بررسی جامعه‌شناسانه جایگاه «زن» در تعدادی از داستان‌های کوتاه دفاع مقدس

انسبه معماریان^{۱*} و تورج عقدایی^۲

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، کرج، ایران.

۲- دانشیار ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، زنجان، ایران.

چکیده:

تاریخچه داوری:

دریافت: ۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

بازنگری: ۲۵ خرداد ۱۴۰۴

پذیرش: ۲۷ خرداد ۱۴۰۴

ارائه آنلاین: ۲۸ خرداد ۱۴۰۴

کلمات کلیدی:

جامعه‌شناسی

زن

ادبیات دفاع مقدس

داستان

جامعه‌شناسی ادبیات، به عنوان یک دانش میان رشته‌ای، سعی در بررسی تولیدات اجتماعی ادبیات و پی آمدهای آن و نیز تحلیل رویدادهای تاریخی به لحاظ اجتماعی دارد. جنگ تحمیلی هشت ساله ایران نیز که با نام «دفاع مقدس» مطرح می‌شود، به عنوان یکی از رویدادهای تاریخی است که به خصوص ابعاد فرهنگی آن، بر جامعه تأثیری ژرف نهاده است. هدف این مقاله، واکاوی جامعه‌شناسانه جایگاه «زن» در تعدادی از داستان‌های کوتاه است که با مضمون دفاع مقدس توسط نویسندگانی چون: سید مهدی شجاعی، اکبر صحرایی، قاسم علی فراست، رضا قلی زاده، نگین رحیمی میبدی، زهره یزدان پناه و حمید رضا شاه آبادی به نگارش درآمده‌اند. نتایج حاصل از پژوهش حاکی از آن است که زن، به عنوان یک عنصر اجتماعی می‌تواند بر جنگ و روند آن تأثیر بگذارد و از آن تأثیر بپذیرد. او، در طول جنگ توانسته است با ایثارگری‌های خود، جامعه را به سمت و سوی هدف والای دفاع متوجه سازد و در مقابل در بسیاری از موارد تنهایی و سوگواری خود خواسته‌ای را برای خودش رقم زده است.

برای ارجاع به این مقاله از عبارت زیر استفاده کنید:

Memarian, E., and Aghdaei, T. (2025). Sociological investigation of the position of "woman" in a number of short stories of Holy Defense. *Strategic Studies of Women, Defense and Peace*, 2(4) 19-31. (In Persian)



مقدمه

ادبیات، به عنوان رشته‌ای که باید در سایه علم جامعه‌شناسی مورد بررسی قرار گیرد، همواره به صورت گسترده از نمادهای جامعه سخن گفته و از آن‌ها تأثیر پذیرفته است. «جنگ» نیز که به عنوان یک حوزه اجتماعی مطرح می‌شود، از این قاعده مستثنی نیست. جنگ تحمیلی عراق علیه ایران که در بیش‌تر منابع از آن با نام «دفاع مقدس» یاد شده است نیز مانند هر جنگ دیگری بر جامعه و عناصر آن تأثیر گذاشته و از آن تأثیر پذیرفته است. آثار ادبی که در حوزه دفاع مقدس تولید شده‌اند، عموماً به ابعاد و تأثیرات روحی و روانی جنگ بر جامعه و بالعکس اشاره می‌کنند. یکی از عناصر اجتماعی که در آثار ادبی این حوزه حضور مؤثر و بی‌بدیل دارد، عنصر «زن» می‌باشد. «زن» در طول هشت سال دفاع مقدس و حتی قبل و بعد از آن، نقش‌های اجتماعی و سیاسی متعددی را ایفا کرده که به دلیل حضور کم‌رنگ نویسندگان زن در این ایام - به خصوص در یکی دو دهه پس از جنگ - کم‌تر به جوانب آن پرداخته شده است. در این دوران، ادبیات زنان در جنگ، بیش‌تر متوجه خاطرات همسران و مادران شهدا بوده است. اما پس از آن، حضور زنان رزمنده در جنگ، به عنوان یک سوژه اصلی در ادبیات دفاع مقدس مورد توجه قرار گرفته است؛ علاوه بر این که در بسیاری از آثار، مواردی از قبیل: انتظار یک مادر برای بازگشت فرزند مفقودالثرش، چشم‌به‌راهی یک تازه‌عروس برای بازگشت همسرش، پرستاری یک زن از همسر جانبازش و ... هم‌چنان به عنوان دست‌مایه‌های نویسندگان و شاعران برای خلق آثار در این حوزه قلمداد می‌شود.

پرسش‌های پژوهش

با توجه به اهمیت علم جامعه‌شناسی در بررسی آثار ادبی، پرسش‌هایی که نگارنده را به انجام این پژوهش ترغیب کرده است، در خصوص چرایی و چگونگی پرداختن ادبیات و به‌طور خاص‌تر، داستان‌های کوتاه، به عنصر «زن» می‌باشد.

۱ - تأثیر جنگ بر عناصر و مؤلفه‌های اجتماعی به خصوص در حوزه زنان را در داستان‌های ذکر شده، چگونه می‌توان تبیین و ارزیابی کرد؟

۲ - نقش زنان در ادبیات دفاع مقدس، حول چه محورهایی تعریف شده است؟

۳ - شخصیت‌های زن در داستان‌های کوتاه مورد نظر ما، چه تأثیری بر جامعه داشته‌اند؟

روش کار در پژوهش

روش کار در این پژوهش، روش تحلیلی و توصیفی بر اساس منابع کتابخانه‌ای بوده است. با توجه به عدم انسجام متون مربوط به دفاع مقدس، به مجلات معاصر نیز مراجعه شده است.

پیشینه پژوهش

از آن جایی که تنها چهار دهه از ایجاد و تولید ادبیات دفاع مقدس می‌گذرد، تحلیل‌های میان‌رشته‌ای اندکی از آثار این حوزه به عمل آمده است که از جمله آن‌ها می‌توان به مقالات «بررسی نقش زنان در چند داستان کوتاه دفاع مقدس»، «نقش زن در ادبیات جنگ تحمیلی» و «نقش زنان در ادبیات داستانی دفاع مقدس» اشاره کرد.

مؤلفان مقاله «بررسی نقش زنان در چند داستان کوتاه دفاع مقدس»، به این نتیجه رسیده‌اند که: «زنان، در صحنه‌های نبرد و نیز در پشت صحنه‌های نبرد، نقش‌های مؤثری را ایفا نموده‌اند. هم‌چنین یکی از زمینه‌های حضور گسترده زنان در عرصه اجتماعی و جریان‌های انقلاب، مسأله مشارکت آنان در تحولات جامعه در دوران دفاع مقدس است. بی‌گمان این از افتخارات انقلاب اسلامی است که روح شجاعت و بی‌باکی و دل‌آوری زینب‌گونه را در کالبد جامعه زنان ایرانی دمیده است.» (شریف‌پور و لشکری، ۱۳۸۹: ۱۸۸ - ۱۶۹) هم‌چنین مؤلفان مقاله «نقش زن در ادبیات جنگ تحمیلی» در بخشی از نتیجه‌گیری مقاله خود عنوان کرده‌اند که: «نقش زنان در آثار نوشته شده توسط مردان نیز عروج یافته است. زن، دیگر عنصری برای سرگرمی مردان نیست؛ بل که موجودی توانمند است که از حق و ناموس خود دفاع می‌کند. آن‌چنان که در جنگ تحمیلی، از میهن و نوامیسش دفاع کرد و با ندای جهاد و دفاع، به عنوان تکیه‌گاهی برای مردان، وارد صحنه شد.» (خالق‌زاده و ولایتی، ۱۳۹۹: ۳۳ - ۱۸)

مؤلف مقاله «نقش زنان در ادبیات داستانی دفاع مقدس» نیز بیان داشته است: «نقش زنان در ادبیات جنگ، آن چنان که باید، مورد توجه قرار نگرفته است. آن چه بیش تر نقل شده، کلیت ایثار آنان است، نه جزئیاتی که این قشر از جامعه با آن درگیر بوده و هستند... بنابراین بسیاری از این نوع داستان ها نمی تواند مشخصه خوبی برای نمایش نقش زنان در دوره جنگ و پس از آن باشد.» (غفاری، ۱۳۸۶: ۴۷ - ۴۲) اما پژوهش حاضر، با استفاده از منابع موجود، عنصر «زن» را در ادبیات داستانی دفاع مقدس از دیدگاه نظریه های جامعه شناسانه تحلیل و بررسی می کند.

مبانی نظری پژوهش

لوسین گلدمن (Lucien Goldman)، جامعه شناس فرانسوی، یکی از نظریه پردازانی است که بیشترین تأثیر را بر تکامل علم جامعه شناسی ادبی داشته است. وی، از هگل، لوکچ، مارکس و پیازه متأثر بوده و در تمامی آثارش، بر ساخت گرایی تکوینی و هم خوانی آثار هنری با ساختارهای اجتماعی تأکید دارد. «به نظر گلدمن، نظام مفهومی نهفته در اثر ادبی دو کارکرد دارد: از سویی وحدت اثر را می سازد و از سوی دیگر جهان نگری و آگاهی یک گروه اجتماعی را بیان می کند.» (پوینده، ۱۳۷۷: ۱۸) او، آفریننده واقعی یک اثر ادبی و هنری را جامعه و ساختارهای اجتماعی معرفی می کند و آثار مختلف را محصول جهان بینی خالقان شان می داند. طبقات اجتماعی از دیدگاه گلدمن، با سه عامل توضیح داده می شوند: ۱ - نقش در تولید. ۲ - مناسبات میان دیگر طبقات. ۳ - جهان نگری ویژه. (ر.ک: گلدمن، ۱۳۷۶: ۴۲)

درواقع جامعه شناسی، اگر نگوئیم تمامی علوم طبیعی، ولی به جرأت می توان گفت که تمامی علوم انسانی را در بر می گیرد. این علم، از قرن هجدهم میلادی مورد توجه قرار گرفته و به بررسی چگونگی روابط بین گروه های انسانی و گاه حتی روابط فردی درون گروهی می پردازد. می توان گفت فرهنگ، سیاست، مذهب، ادبیات، هنر، روان شناسی، تاریخ و حتی جغرافیای مصنوع را باید در سایه علم جامعه شناسی بررسی کرد.

ادبیات نیز الگویی است که جامعه شناسان از آن به عنوان بررسی الگوهای رفتاری یک جامعه در دوره ای خاص بهره می برند. به همین منظور باید ادبیات را به حوزه های مختلفی چون شعر، داستان کوتاه، رمان، نمایش نامه و فیلم نامه تقسیم کرد که البته هر کدام از این ها با مختصات خاص خود بازتابی از شرایط موجود در یک جامعه هستند که آگاهانه و یا ناخود آگاه در ذهن نویسنده جای گرفته و در اثر ادبی جاری شده اند. در این میان، ادبیات داستانی، به عنوان ژانری عامه پسندتر، قدرت بیش تری در بازتاب جامعه داشته است. در توضیح جامعه شناسی ادبیات می توان گفت: «جامعه شناسی ادبیات بر این اصل استوار است که اثر ادبی، پدیده ای اجتماعی است و طرز نگاه نویسنده راجه جامعه نشان می دهد.» (عقدایی، ۱۳۸۸: ۲۵) به بیان دیگر، «اگر جامعه شناسی عمومی به مطالعه قوانین اجتماعی و اصول و روش ها و حیات اجتماعی به طور کلی می پردازد، جامعه شناسی تخصصی، از جمله جامعه شناسی هنر، جامعه شناسی ادبیات و ...، زمینه ویژه ای از زندگانی اجتماعی را مورد بررسی و مطالعه قرار می دهد.» (ترابی، ۱۳۸۴: ۴) به عبارت دیگر، ادبیات داستانی صرفاً راوی یک قصه نیست، بل که تلاشی است برای به چالش کشیدن آن چه که در پیرامون انسان مدرن اتفاق می افتد. لوسین گلدمن در این رابطه می گوید: «آن چه در اساس، جامعه شناسی ادبیات را از همه دیگر شکل های نقد ادبی جدا می کند، این حکم نظری است که در آفرینش هنری، یک فرد به تنهایی مورد نظر نیست بل که اثر، بیان نوعی آگاهی جمعی است که هنرمند با شدتی بیش از اکثر افراد در تدوین آن شرکت می ورزد.» (پوینده، ۱۳۷۷: ۵۰)

با این تفاسیر باید گفت که ادبیات و جامعه شناسی در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند و به همین دلیل است که جامعه شناسی ادبیات، اهمیتی دوچندان می یابد.

جنگ، حوزه پیچیده دیگری است که علم جامعه شناسی در آن وارد شده است. درواقع مقوله جنگ به عنوان پدیده ای که در هر زمانی و در هر دوره ای دلیل خاص خودش را دارد، جامعه شناسی متفاوت خود را می طلبد. ادبیات جنگ نیز بر اساس نوع جنگ و جغرافیای آن تعریف می شود. زمانی که از ادبیات جنگ سخن به میان می آید، منظور، «نوشته ها و آثاری است که به نوعی به جنگ و مسائل مرتبط با آن می پردازد. جنگ نامه ها، ظفر نامه ها، جهادیه ها و فتح نامه ها را می توان از این زمره دانست. در دوره معاصر ایران، ادبیات جنگ به نوشته ها و آثاری اطلاق می گردد که محور اصلی مضامین آن ها، جنگ ایران و عراق (۱۳۵۹ تا ۱۳۶۷) است و در این معنی با عناوین دیگری چون «ادب مقاومت» یا «ادبیات مقاومت» نیز مورد اشاره قرار می گیرد.

منظومه جنگ‌نامه کشم و رمان زمین سوخته و اغلب اشعار سلمان هراتی نمونه‌هایی قدیم و جدید از این نوع ادبیات در زبان فارسی است. (شریفی، ۱۳۸۷: ۱۰۱)

پس از تغییر حاکمیت در ایران و روی کار آمدن جمهوری اسلامی، واژه «مقاومت» رنگ و بوی دیگری گرفت و مذهب، جلوه‌ای تازه‌تر به واژه مقاومت داد. جنگ در کشور ما به دلیل این که کشور عراق به صورت ناگهانی و یک‌جانبه به ایران حمله کرد و مردم این سرزمین مجبور به دفاع از کشور خود شدند، به «دفاع مقدس» تغییر نام داد و ادبیات شکل گرفته شده در این حوزه، «ادبیات پایداری» یا «ادبیات دفاع مقدس» نام گرفت.

جامعه‌شناسی ادبیات دفاع مقدس

در جامعه‌شناسی جنگ و ادبیات جنگ، باید وارد دیگر حوزه‌های علوم بشری نیز شد، چرا که جنگ و ادبیات آن، دارای درون‌مایه‌هایی هستند که پی‌آمدهای اجتماعی خاصی را به دنبال دارند. به بیان دیگر، «جامعه‌شناس علاقه‌مند به ادبیات و صاحب تجربه در تحلیل آثار ادبی، تنها به تفسیر متون ادبی که بنا به تعریف، ماهیتی جامعه‌شناختی دارند، بسنده نمی‌کند و بررسی پی‌آمدهای اجتماعی، درون‌مایه‌ها و بن‌مایه‌های ادبی غیرمرتبط با زندگی عامه مردم یا امور جمعی را نیز بر خود واجب می‌بیند.» (لوونتال، ۱۳۹۰: ۷۵) از آن جایی که «زن» به عنوان عنصری مهم و تأثیرگذار در جامعه شناخته می‌شود، بررسی جایگاه او در جامعه با توجه به تعدادی از داستان‌های کوتاه دفاع مقدس از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

جامعه‌شناسی زن در ادبیات دفاع مقدس

تاریخ ادبیات جهان بیان‌گر یک واقعیت مهم در مورد زنان است؛ زنان هنگامی وارد ادبیات می‌شوند که در واقع وارد جامعه شده‌اند. به بیان دیگر تا اواخر قرن نوزدهم که زنان جز در کارهای خانه فعالیت دیگری نداشتند، کاراکتر یا شخصیت زن هم در داستان‌های مختلف، خارج از این چارچوب تعریف نمی‌شد. در قرن بیستم بود که زنان شخصیت‌های محوری در برخی از آثار یافتند. در ادبیات ایران اوضاع کمی وخیم‌تر هم بود. اگرچه حتی در شاهنامه فردوسی، زنان بعضاً نقش‌های کلیدی و پررنگی در برخی از داستان‌ها دارند، اما یافتن آثاری که در آن‌ها جنس زن محوریت داشته باشد، کار آسانی نیست. با این وجود، باید اذعان کرد که رشادت در ادبیات ایران هیچ‌گاه مختص مردان نبوده است. شرح رشادت‌ها و دلاوری‌های پهلوانانی چون رستم و شیرزانی چون گردآفرید را که با اعتقاد راسخ برای نجات آیین و کشور خود در برابر اهریمن‌صفتان ایستادگی می‌کردند، در شاهنامه از زبان فردوسی خوانده‌ایم و همین گردآفریدان هستند که در ادبیات دفاع مقدس دوباره در میدان نبرد حق علیه باطل حاضر می‌شوند. اما یکی از عواملی که زنان را کم‌رنگ‌تر از مردان در جنگ نشان می‌دهد، نگاه جامعه به مقوله دفاع است. برداشت جامعه ایران از جنگ نه فقط دفاع از خاک سرزمین‌شان، که دفاع از نوامیس‌شان نیز بوده است. بنابراین طبیعی است که در چنین شرایطی، زنان در خط مقدم و در دید دشمن نیستند، چرا که یکی از اهداف دفاع مقدس، دفاع از آنان نیز هست. در حوزه ادبیات دینی به دلیل برخی از اعتقادات و محدودیت‌ها، این امر تشدید نیز شده است. چون به هر حال به لحاظ قدرت بدنی، مردان همیشه برای دفاع به زنان مقدم‌تر هستند و در دفاع مقدس نیز همین اتفاق دوباره تکرار شده است. اگرچه حضور فیزیکی زنان در خط مقدم جبهه‌های جنگ کم‌رنگ است، اما الگوی آنان، شیرزنی بزرگ در عرصه دین است؛ شیرزنی که در پشت صحنه واقعه غم‌بار عاشورا، حضور او را پررنگ‌تر از هر مردی می‌بینیم. او که پس از عاشورا، سخنرانی‌های غرایبی در مسجد اموی ایراد کرد و لرزه بر اندام یزیدیان انداخت. به یقین می‌توان گفت که الگوی مذهبی زنان ایران در دوران جنگ ایران و عراق، حضرت زینب(س) بوده است.

در دهه ۶۰ که دهه درگیری است و دفاع از کشور، این، مردان هستند که سد راه دشمن می‌شوند و زنان اگر هم حضوری در جنگ دارند، تماماً پشتیبانی از نیروها است و نه درگیری فیزیکی. با این وجود، ادبیات دفاع مقدس ایران، علی‌رغم نقش پررنگ مذهب و ماهیت مردانه جنگ، از زنان ابرقهرمانانی می‌سازد که جنگ و پیروزی در آن بدون آنان میسر نیست. ادبیات دفاع مقدس در زمینه حضور زنان در ادبیات، بزرگ‌ترین قدم‌ها را برداشته است و این امر، سابقه‌ای کاملاً تاریخی و جامعه‌شناختی دارد. درواقع زنان نماد عشق‌اند، چنان که لیلی برای مجنون. سربازانی که به عشق دین و کشور و نوامیس‌شان می‌جنگند، آنان را دلایلی برای دفاع می‌دانند و به قول شهید احمد رضا احدی: «شنیده بودی که عشق لیلی، مجنون بی‌چاره را

آن چنان آواره کرده بود که حتی سخت‌ترین و موحش‌ترین بیابان‌ها را هم برای یافتن لیلی زیر پا گذاشت، ولی باور نمی‌کردی آن عشق این‌قدر شدت داشته باشد که مجنون بی‌چاره را به این جزیره بکشاند، جزیرهٔ مجنون.» (جنگ و خاطره، ۱۳۸۱: ۱۳۶)

در ادبیات داستانی دفاع مقدس، زن دوشادوش مردان وارد صحنه می‌شود؛ گاه پابه پای مردان می‌جنگد، گاه در پشت جبهه مشغول فراهم کردن تدارکات جنگ است و به‌طور کلی همانند بسیاری از مردان دفاع مقدس، سیر تکاملی از تبتل تا مقدمات فنا را طی می‌کند. او مجسمهٔ فداکاری و ایثار است. چنان‌که گاه از تمام نعمت‌های زندگی با یک شوهر معمولی چشم می‌پوشد و حتی گاه در مقابل مخالفت پدر و مادر خود ایستادگی کرده، خواهان ازدواج با جانبازی است که گاه در برخی از کارهای روزمره نیز نیازمند کمک دیگری است. رنج‌هایی که زنان پاک‌دامن ایران‌زمین در طول هشت سال جنگ تحمیلی و حتی پس از آن تحمل کردند، چیزی نیست که بیان آن در قالب واژگان حقیر بگنجد. زنان ایرانی در سال‌های جنگ و پس از آن، تبدیل به مادران و خواهران و همسران شهیدان و جانبازانی شدند که عزت و آبروی دین و ناموس خویش را بر جان‌های پاک خود ترجیح دادند و برای تحقق خواستهٔ خویش به آسمان‌ها پر کشیدند.

در این میان، زنانی هم بودند که نام‌شان در میان اسامی انبوه شهیدان اعلام می‌شد... اینان، زنانی بودند که با اصرار و پافشاری خود، گاه به‌عنوان پرستار و پزشک و گاه به‌عنوان خبرنگار و عکاس به جبهه‌ها اعزام می‌شدند و بعضاً به اسارت درآمده و یا به درجهٔ رفیع شهادت نائل می‌گشتند. هم‌چنین نباید از کمک‌های بی‌دریغ و تلاش‌های شبانه‌روزی زنانی که نقش‌های خدمت‌آمیزی را در پشت جبهه عهده‌دار بودند، غافل شد. زنانی که برای رزمندگان، غذا و خشکبار تهیه می‌کردند و یا برای آن‌ها لباس می‌دوختند و لباس‌های آن‌ها را می‌شستند و به این طریق خود را در دفاع از این مرز و بوم در این جنگ نابرابر سهیم می‌کردند. به‌طور کلی می‌توان گفت شاید هیچ‌کدام از آسیب‌های جنگ به اندازهٔ آسیبی که دامن‌گیر زنان جامعهٔ ایران شد، سخت و تأثیرگذار در بخش‌های مختلف جامعه نباشد.

زن و پرستاری

اصولاً نقش زنان به هنگام دفاع، حمایتی است که آنان از مردان خود می‌کنند. این موضوع را حتی در ادبیات دیگر کشورها نیز می‌توان پیدا کرد. شادورپتوفی شاعر مقاومت مجار، شمشیر خود را مورد خطاب قرار می‌دهد و از اهمیت زنانی می‌گوید که به‌هنگام دفاع در کنار مردان خود می‌ایستند.

«شادی ما عظیم است

و لذت ما بی‌پایان

خوش‌بختی ما درخشان

اما شمشیر من هیچ راضی نیست

ای شمشیر من!

اگر وطنم

بازوی مرا لازم دارد

زنم با دست خود، تو را به کمرم می‌بندد

و به هنگام وداع می‌گوید:

بروید با هم و به هم وفادار بمانید...» (کاکایی، ۱۳۸۰: ۱۹)

در دههٔ اول جنگ، وقتی نام زنان در ادبیات دفاع مقدس می‌آید، یا پرستار و دکتر هستند که برای درمان مجروحان جنگی تلاش می‌کنند و یا مادران و زنانی‌اند که عزیزی را ره‌سپار نبرد کرده‌اند.

زنان در این دهه که آثار، غالباً به مدح و ثنای دفاع مقدس می‌پردازند، جز در عرصه‌های ذکر شده، در جای دیگری حضور ندارند و فداکاری آنان در آماده‌سازی روحی سربازانی است که عازم نبرد با دشمن هستند و با شهادت عزیزان‌شان گویی آنان هم ارتقاء درجه می‌یابند. در دههٔ ۷۰ که جنگ تمام شده است، نقش این زنان نیز پررنگ‌تر می‌شود. چراکه حالا نوبت آنان است که از عزیزان‌شان که شهید شده‌اند، بگویند تا جامعه آن‌ها را به دست فراموشی نسپارد. حالا زنان در خط مقدم هستند؛ آنان

پرستار جانبازانی می‌شوند که مشکلات جسمی، گاه زندگی را برایشان سخت می‌کند و باید دوباره فداکارانه‌تر از گذشته تبعات جنگ را به دوش بکشند. ادبیات نیز در این دهه، علاوه بر این که سراغ مردان جامانده از جنگ می‌رود، زنان را دقیق‌تر می‌بیند، چرا که نادیده انگاشتن آن‌ها به‌خاطر حضور پر رنگ‌شان عملاً برای نویسندگان غیرممکن است. با عبور از این دهه و ورود به دهه ۸۰، این نقش پررنگ‌تر هم می‌شود. زیرا در این دهه، حضور زنان در جامعه، چشم‌گیرتر از گذشته است و آن‌ها در تمامی رده‌ها و تمامی مشاغل، حضوری فعالانه دارند. حتی حضور آنان در دانشگاه‌ها بیش از مردان است و این امر، خود بیان‌گر نگاه متفاوت جامعه به این قشر می‌باشد. ضمن این که زنان در دهه هشتاد شمسی، حضور گسترده‌تری در عرصه‌های ادبی دارند و در واقع خودشان راوی قصه‌های خود می‌شوند و ما با نوشتاری زنانه در آثار آنان روبه‌رو هستیم که متفاوت از گذشته است. این دو عامل، به بلوغ جامعه و به تبع آن، بلوغ زنان و داستان‌نویسی ایران منجر می‌شود.

در ادبیات داستانی دفاع مقدس، زن، اسطوره‌ای زمینی و قابل لمس می‌شود. او کسی است که مانند «زهره» در داستان «پرستوها»، ازدواج با «مرتضی» را پیوندی آسمانی می‌داند و این امر از زبان امام که آنان را عقد می‌کند نیز بیان می‌شود: «مبارک است. کار ایشان برای رضای خدا بود. شما جلب رضای امام زمان (عج) را کردید. شما هم امام زمان (عج) را خوش حال کردید. باهم مهربان باشید. باهم بسازید. باهم دوست باشید. خداوند فرزندان خوبی به شما عنایت کند.» (حداد، ۱۳۷۸: ۷۶)

در داستان «راز دو آینه»، معصومه به‌دنبال همسر مفقودش، بیمارستان‌ها را تخت به تخت جست‌وجو می‌کند. به آسایشگاه جانبازان و هلال احمر می‌رود. اما نشانی از او نمی‌یابد. با وجود سختی‌ها، دست از تلاش برنمی‌دارد تا این که زمان بازگشت آزادگان، سرانجام یک شب همسرش را بدون زبان و دست در جمع آزادگان می‌بیند. ذوق‌زده به او می‌گوید: «من خدا نکند که نگران باشم از بی‌دست و بی‌زبانی تو. تو حتماً درمقابل دشمن حرفی گفته‌ای که ترکش کینه دشمن دهانت را برده است. تو حتماً به قیمت دست‌هایت کاری کرده‌ای که دشمن آن‌ها را از تو ستانده است. اما تو در ازای این چیزهای رفتنی برای من ایمان ماندنی‌ات را آورده‌ای، برای من افتخار آورده‌ای. پس جای شرم نیست، جای افتخار است، هم برای تو در مقابل من و هم برای من در مقابل دیگران.» (شجاعی، ۱۳۸۰: ۲۶۵) و سپس پی می‌برد که او حتی نمی‌شنود. «بینم، نکند تو حرف‌های مرا نمی‌شنوی... بینم، مرا نگاه کن. با اشاره که می‌فهمی، بینم... چرا بغض کردی؟... من که دست و زبان نداشتمت به چشمم نیامد، ناشنوائیات غمگینم می‌کند؟ تو همین چشم و دل که داری، برای محبت دیدن و مهرورزیدن برای من کافی است... پس گریه نکن. بیا اشک‌هایت را پاک کنم، نگذار این دو آینه من تار شوند.» (همان: ۲۶۹)

در رمان «گلاب خانم» نیز همین اتفاق می‌افتد و زن، مرد نابینای نگرانش را چنین تسکین می‌دهد: «یه روز قرآن را آورد، گفت: این چیه؟ رویش دست کشیدم و گفتم: معلوم است قرآن. نمی‌دونستم برای چی می‌خواهد. به گریه گفت: اصغرخیال می‌کنی نابیناییت دلمو زده؟ گفتم: زده؟ گفت: به این قرآن بعد از نابیناییت برام عزیزتر شدی. گفتم: نگاه مردمو چه می‌کنی؟ گفت: می‌خرم. گفتم: به قیمت چی؟ گفت: به قیمت نگاه خدا.» (فراست، ۱۳۷۶: ۲۴۷)

دسته دیگری از زنان که در ادبیات دفاع مقدس به آنان پرداخته شده است، زنانی هستند که دوشادوش مردان‌شان جنگیده‌اند و در هنگامه جنگ، صبوری پیشه کرده‌اند و داغ‌ها به‌دوش کشیده‌اند. در داستان «نخل‌های بی‌سر» در اولین روزهای جنگ، زنانی در مسجد می‌مانند تا برای رزمندگان، کوکتل مولوتوف بسازند تا آنان بتوانند بجنگند و سلاح به غنیمت بگیرند. (فراست، ۱۳۶۷: ۴۲)

در داستان «مرا به نام تو می‌خوانند»، شخصیت اصلی داستان، زنی است که پس از شهادت فرزندش می‌گوید: «لرزش دلم از آن بود که نیایی و همه بی‌تابی‌ام از آن که مبادا گلم که غنچه رفته است، گشاده برگردد، پرپر شده، جامه‌دریده، خون‌به‌چهره دویده. آن همه دلهره از آمدن چنین روزی بود. اما دلهره رفت وقتی که روزی این‌چنین آمد و در جایش صبوری نشست و در کنارش استواری.» (شجاعی، ۱۳۸۰: ۳۱۹)

هم‌چنین در داستان «برف شادی» این زن است که با مردی مبتلا به شیمیایی ازدواج کرده و از همه مهم‌تر بچه‌دار هم شده است. «زن، نوزاد را نشان داد.

- همه زندگی‌مون رو هم خرج کنیم، ارزش داره! اونم بعد این‌همه سال.» (صحرايي، ۱۳۹۰: ۲۶)

زن، خوش حال از این که از یک رزمنده نوزادی به دنیا آورده، حال آن که رنج پرستاری از پدر یک طرف، بار پرستاری از کودک سرطانی مرد را هم باید به دوش بکشد.

«بچه سرطان خون داره! عارضه شیمیایی شدنم تو جنگه.» (همان: ۲۶) و این پرستاری تا پایان عمر در طالع زن نوشته شده است.

زن و حس عمیق مادری

اشتقاق برای دیدار فرزند در دوران جنگ با خون جگر خوردن توسط مادران عجین شده است. آن‌ها فرزندان خود را به جبهه فرستادند تا از وطن پاس‌داری کنند. اما تاب آوردن در برابر غم دوری از فرزند نیز آن‌ها را بی‌تاب و ناتوان کرده است. مرد جوان دلش می‌خواهد احساسی را که از دیدن چنین صحنه‌ای در وجودش شکل گرفته است، به گونه‌ای بیان کند. به قول خودش برای توجیه غیبتش دو خط نامه اداری هم کافی است، اما او می‌خواهد هرطور که هست، حس و حال خود را از دیدن صحنه دیروز، برای دیگران به تصویر بکشد:

«بگذریم. نفهمیدم که این حرف‌ها را برای چه نوشتم. اصلاً شاید بعد از تمام شدن این نامه، آن را پاره کنم و دور بیندازم. برای توجیه غیبت دو خط نامه خشک اداری هم کفایت می‌کند، نیازی به این همه دنگ و فنگ نیست، اما راستش می‌خواهم هرطور شده این حس را که در تمام وجودم پخش شده، خالی کنم.» (شاه آبادی، ۱۳۸۰: ۶۳)

عالیه خانم، پیرزن خمیده پشت و ناتوانی است که بعد از چهار سال انتظار، اینک تاب حتی یک لحظه دوری از جگرگوشه‌اش را ندارد. آن قدر که به قول راوی، صورتش گل انداخته است و از خوش حالی بال درمی‌آورد و چشم‌هایش برق چشم دخترهای تازه بالغ را دارد. اما ممانعت سربازان نگهبان جلوی در پادگان، وجودش را غرق درد و التماس کرده است. پیرزن التماس می‌کند و التماس او آن قدر لطیف و مادرانه است که دل هر انسان باعطوفتی را می‌لرزاند؛ «جوون! الهی قربون قد و بالات بشم، خودت مادر داری، من پیرزن و ناامید نکن، بذار برم تو، بذار پسرمو بینم.» (همان: ۶۹) و پیرزن آن قدر بی‌تابی می‌کند که عاقبت میان جمعیت بی‌حس و حال، نقش زمین می‌شود.

این بی‌تابی پیرزن، شاید حکایت از درد عمیق سال‌های انتظار جان‌سوزش دارد، که صبح و شب چشم به در و گوش به راه داشته است و اینک در چند قدمی فرزندش احساس می‌کند که دیگر توان انتظار را ندارد و دیگر تحمل حتی یک لحظه دوری را در خود نمی‌بیند.

زن و عشق‌ورزی

عمیق‌ترین معنای عشق را می‌توان در میان آن گروه از افراد جامعه مشاهده کرد که در طول زندگی‌شان، طعم رفاه و خوش‌بختی مادی را نچشیده‌اند و بهارخانم نیز از آن دسته از انسان‌ها است. مادرش برای آن که بتواند او را از دست خودخواهی‌های رفاه‌طلبان حفظ کند، او را به عقد قنبر درآورده است.

«بچه بود که پدرش مرد و مادرش شد کلفت خانه اسفندیارخان، مادرش به هر جان‌کدنی بود، بزرگش کرد؛ تازه داشت چهارده-پانزده سالش می‌شد که مادر او را به قنبر داد. گویا مادرش احساس کرده بود که اسفندیارخان به دخترش نظر دارد؛ بنابراین، زود راهی‌اش کرد خانه شوهر و قنبر، دیواری شد که بهارخانم در سایه آن پناه گرفت.» (قلی زاده، ۱۳۸۵: ۹۰)

بهارخانم کوه صبر است. او قبل از قاسم، صاحب چهار بچه دیگر هم شده بود، اما همه در کودکی مرخص شده و مرده بودند و تنها قاسم مانده بود و حالا قاسم، نان‌آور خانه شده بود.

«بهارخانم، قاسمش را هم نذر آستان باب الحوائج کرده بود. فکر می‌کرد تنها هدیه‌ای که ارزش تقدیم کردن به این آستان را دارد، همین دردانه پسرش است.» (همان: ۹۲)

بالاخره پسر به جبهه می‌رود و مادر تنها، فقط دل‌خوشی‌اش انتظاری است که برای شنیدن صدای او، از تلفن خانه همسایه می‌کشد...

«بهارخانم ماند و اتاقی پر از کتاب که هر ورقش، بوی عطر پسرش را می‌داد. اگر همسایه‌ها هوای بهارخانم را نداشتند، از غصه دوری پسرش دق می‌کرد. تنها دل‌خوشی‌اش صحبت‌های تلفنی گاه‌به‌گاهی بود که با پسرش در خانه آقا یعقوب، همسایه‌شان می‌کرد. آقا یعقوب تلفن داشت و می‌دانست بهارخانم چه حال و روزی دارد...» (همان: ۹۴)

در آخر ناله‌های پیرزنی دردکشیده به گوش می‌رسد که تنها محصول و دست‌رنج زندگی‌اش را تقدیم وطن و اعتقادش کرده است:

«در تابوت را که برداشتند، یک کیسه نایلونی بود و داخل آن چند تکه استخوان خاک گرفته. پیرزن، آرام کنار تابوت نشست و سرش را گذاشت روی آن و خوابید. آخرین و بزرگ‌ترین آرزوی بهارخانم برآورده شده بود.» (همان: ۱۱۲)

زن و جانبازی

در داستان کوتاه «آبی آسمان» از مجموعه «با چشم‌های شیشه‌ای»، رعنا، زنی است که در شغل مقدس پزشکی به جامعه خدمت می‌کند و برادر خود را در جبهه‌های حق علیه باطل از دست داده است. او پس از ازدواجش داوطلبانه برای امدادسانی به رزمندگان به جبهه می‌رود؛ اما در آن‌جا دچار حادثه شده و پایش را از دست می‌دهد. اینک پس از بازگشت، همسرش که در یک شرکت معتبر مشغول به کار است، از داشتن همسری که معلول و ناقص است، شرم دارد. بنابراین تصمیم می‌گیرد که او را طلاق بدهد و سپس با امید و آرزوی دور و درازی که در سر دارد، سوار اتومبیلش می‌شود که به طرف سرنوشت موهوم و خیالی خود برود، اما ناگهان در راه دچار سانحه می‌شود. وقتی او را به بیمارستان می‌رسانند، رعنا بر بالین او حاضر می‌شود و او را عمل می‌کند، ولی او قطع نخاع می‌شود و اینک به جز شرمساری در مقابل رعنا که او را به خاطر نقص عضو سرزنش می‌کرده، چیزی برای گفتن ندارد. (ر.ک: رحیمی میبدی، ۱۳۸۵: ۱۰۲ - ۹۹)

شاید زانی بوده‌اند که پس از معلولیت و یا جانبازی شوهر، او را رها کردند. اما تاریخ ایران نشان می‌دهد که زنان جنگ همواره در کنار مردان در همه حال ایستاده‌اند.

در داستان «خرجشون هدر رفت» اکبر صحرایی، نرگس در کنار دارعلی که علاوه بر نداشتن یک چشم، به دلیل وجود تومور، دکتر جوابش کرده است، ایستاده و رنج درد دارعلی را متحمل می‌شود. ترکشی در سر دارعلی موجب شده که پزشکان او را جواب کنند. اما نرگس با توکل به خدا، در حالی که دارعلی را از بلیت بدهی تسکین می‌دهد، او را امیدوار به زندگی نیز می‌کند. سختی راه را تحمل می‌نماید و او را برای شفا به پابوس امام حسین (ع) می‌برد و خطاب به دکتر می‌گوید: «پابوس امام حسین، دعا کرد از این درد خلاص بشه.» (صحرایی، ۱۳۹۰: ۳۵)

اما در نهایت دارعلی شفا می‌یابد و پایداری زن، جواب مثبت می‌گیرد. او که پابه پای دارعلی ایستاده، در پوست خود نمی‌گنجد. «نرگس با شوق و حرارت به دکتر نزدیک شد، گفت:

- یعنی غده‌ای وجود نداره؟

- عکس که اینو می‌گه خانم!

نرگس برگشت تا خوش حالی‌اش را با دارعلی قسمت کند، مرد از مطب بیرون رفته بود! نفس نفس پشت سرش دوید.» (همان: ۳۶)

زن و چشم‌انتظاری

چشم‌انتظاری یک عمل نیست، بل که در مدت هشت سال جنگ، به یک فرهنگ تبدیل شد. چه بسیار مادرانی که در طول سال‌های جنگ و بعد از آن، چشم‌انتظار فرزند خود بودند و چه بسیار زنانی که در حسرت دیدن شوهران خویش روزگار گذراندند. برخی از وجود شوهر و یا فرزند باخبر بودند، اما برخی دیگر فقط در انتظار شنیدن یک خبر از جانب فرزند و یا همسر خود به سر می‌بردند و حتی ذره‌ای از شوق آن‌ها در تحمل این انتظار کم نشد.

در داستان «نامه‌های صلیب سرخ»، فاطمه یک دهه به امید دیدن سلیم که در اسارت به سر می‌برده، صبر کرده است. او حتی فکر تجدید فراش به سرش نزده و در انتظار مردی نشسته که یک دستش را در راه دفاع از دست داده است. اما عاشقانه دخترش را که سلیم از وجود او بی‌خبر است، پرورده تا به استقبال پدر بیاید.

«داخل سالن انتظار، از روی دوش پایین آمد. باز زن را مقابل خود دید. زن دودل پیش آمد. رخ به رخ شدند. صورت گندمی... چشم و ابرو... چین و چروک... نه! اما انگار... نکنه... پایش سست شد. تنش به لرزه افتاد.

- خودتی؟! چشمانت فاطمه! گود رفته...»

خندید.

- چین و چروک صورت! چه قدر شکسته و پیر شدی! انگار تو این سال‌ها، تو به اسارت رفتی! چه قدر تو نامه‌های صلیب سرخ نوشتی: منتظرم نباش! تا جوانی برو دنبال زندگیت.» (همان: ۴۴)

حتی سلیم به فاطمه اجازه کتبی برای تجدید فراش را داده، چون از بازگشت خود به میهن مطمئن نبوده است. اما فاطمه که نماد مقاومت و وفاداری است، پای شوهر خود و عهد و پیمان خود با سلیم ایستاده است و در پایان داستان، ارمغان وفاداری خود را نیز تقدیم سلیم می‌کند.

«تری لای مژه‌ها را با انگشت گرفت. مرد قدم برداشت تا زن را بغل بزند. اما دختری ده، دوازده ساله با حلقه گل، بین آن دو سد شد!... زن سر که تکان داد، دختر، حلقه گل را گردن سلیم انداخت و دست انداخت دور کمرش، آستین خالی سلیم که توی دستش آمد، جا خورد و عقب رفت. سلیم دهان باز به قاب صورت دختر نگاه انداخت! زن پیش آمد و گفت: زهره دخترته، اسیر شدی، پنج ماهم بود.» (همان)

در داستان «دایره زنگی»، کارمند، ماجرای غیبت دیروزش را در یک نامه به رئیس خود شرح می‌دهد. او که صبح زود برای رفتن به محل کارش آماده شده بود، متوجه همسایه طبقه پایین می‌شود که پیرزنی تنها و سال خورده است و می‌خواهد برای دیدن پسرش به محل قرنطینه اسرا واقع در یک پادگان برود.

مرد با اصرار همسرش موافقت می‌کند و پیرزن را سر راهش به پادگان موردنظر می‌رساند. مرد همراه او به پادگان می‌رود. پیرزن، اشتیاق عجیبی برای دیدن پسرش دارد، اما سربازانی که نگهبان پادگان هستند، به او اجازه ورود به پادگان را نمی‌دهند. پیرزن هم‌چنان اصرار می‌کند و اصرارهای او بالاخره سربازان را کلافه می‌سازد، تا این‌که میان جمعیت از هوش می‌رود، عده‌ای از زنان گرد او جمع می‌شوند و قرص‌هایش را از داخل کیفش درمی‌آورند و به او می‌دهند.

پیرزن آن‌چنان اشتیاق دیدن پسرش را دارد، که همان‌طور نیمه‌جان از جایش بلند می‌شود و دوباره اصرار می‌کند و عاقبت سربازان نگهبان مجبور می‌شوند با مشورت فرمانده‌شان اجازه دهند که او برای دیدن فرزندش وارد پادگان شود.

زن و رنج تنهایی

در دوره جنگ، زنانی زیستند که فرد به جبهه رفته، همه زندگی آن‌ها محسوب می‌شد و با شهادت آن فرد، این زنان دیگر تعلق خاطری در زندگی نداشتند.

داستان «بهارخانم»، داستان پرفرازونشیب زندگی پیرزنی است که پس از گذراندن زندگی پر از زجر و عذاب خویش، برای دیدن استخوان‌های بازمانده از جسد تنها پسرش، بر سر تابوت او می‌آید. داستان، حوادث دوران زندگی او را مرور می‌کند. از دست دادن پدرش و رخت‌شویی و کار کردن مادرش در خانه‌های مردم و بالاخره ازدواجش با «قنبر»، جوان بی‌پولی که خود را به هر دری می‌زند تا بتولند مخارج زندگی‌شان را تأمین کند و سه بچه بهارخانم، که همه در کودکی، در اثر بیماری از دنیا رفته‌اند، حوادثی است که در زندگی این پیرزن تنها و صبور به وقوع پیوسته است و اینک قاسم، تنها پسرش، تنها دل‌خوشی او است و پس از مرگ قنبر، او تنها تکیه‌گاه بهارخانم به حساب می‌آید. او سال‌ها است که به جبهه رفته و تنها خبری که بهارخانم از او دارد، از زبان سربازی است که یک روز به خانه آن‌ها آمده و خبر مفقودالآثر شدن پسرش را به او داده است و اینک پس از سال‌ها تابوتی را که در درون آن، یک کیسه نایلونی پر از استخوان‌های خاک‌آلوده است، به او تحویل داده‌اند. (ر.ک: قلی‌زاده، ۱۳۸۵: ۱۱۲ - ۹۰)

در داستان «قواره‌ای برای دو نفر»، رنج طاقت‌فرسای زن، که در اوایل ازدواجش او را از زندگی ناامید کرده است، گاهی توان را از او سلب می‌کند. علی‌رغم این‌که به عزم استوار همسرش و راهی که او انتخاب کرده است، ایمان دارد، اما گاهی خستگی و تنهایی سبب می‌شود که از دردهای روزگار فریاد برآورد: «هر دفعه می‌آمد مرخصی، سرش غر می‌زد که باید بیاید تهران، یا مرا هم ببرد اهواز. بارها مرضیه نصیحتم کرده بود؛ اما من کوتاه نمی‌آمدم. از تنهایی خسته شده بودم. کارم شده بود خیاطی کردن و رفتن خانه مادرم.» (یزدان‌پناه قره‌تپه، ۱۳۸۷: ۱۸)

زن جوان مانند هر زن دیگری دلش می‌خواهد همسرش در کنارش باشد و زندگی آرام و راحتی داشته باشد. از تنهایی به جان آمده است و برای همین هم به همسر جوانش، که عشقش رفتن به جبهه است، غر می‌زند و وقتی همسرش پس از مدتی

اقامت در اهواز، مجدداً آن‌ها را رولنه تهران می‌کند و خودش با آن‌ها نمی‌آید، به حلت قهر رویش را از او برمی‌گرداند. ولی این دیدار، آخرین دیدار او و همسرش است.

او تمام این ماجرا را برای همسر دومش تعریف می‌کند. با وجود تفاوت‌های ظاهری که میان همسر دوم و همسر اولش می‌بیند، یک حس عجیبی دارد و همین حس او است که هر لحظه گمان می‌کند که او، همان فرهاد - همسر اولش - است. هیشم، همسر دومش که از عراق گریخته است، با دیدن صحنه‌های دل‌خراش کودکان زخمی در جنگ داخلی عراق، هوای رفتن به آن‌جا می‌کند تا به کمک هم‌وطنان بی‌دفاعش بشتابد. اما زن با تمام عشقی که نسبت به او دارد، این‌بار هم نمی‌خواهد او را نیز مانند فرهاد تنها بگذارد. بنابراین در مقابل تصمیم رفتنش برای امداد و کمک به شیعیان عراق، با او مخالفت می‌کند. «قرارمون این نبود... اگه می‌خواستی برگردی، از اول می‌گفتی... مگر از اول به تو احتیاج نداشتند... پس برای چی به ایران فرار کردی؟! من باز یچه تو هستم؟» (همان: ۳۰)

بالاخره مرد عازم کشورش می‌شود و زن دل‌شکسته، دوباره در غم انتظاری سرد فرو می‌رود. دیگر ذوق و شوق انجام دادن کارهای خانه را ندارد. از این پس، تردیدی وجودش را فرا می‌گیرد. حس می‌کند که یک جای کارش اشتباه بوده است. پس توبه می‌کند و از خدا می‌خواهد او را به‌خاطر خودخواهی‌اش ببخشد و از او می‌خواهد کمکش کند که او هم برای امداد به هم‌وطنان همسرش به کمک او بشتابد.

«فرهاد جان... تو به دادم برس... مرا ببخش... غلط کردم... هم درباره تو... هم درباره هیشم... به خدا سر خاکت هم می‌آیم... هیشم را به من برگردان.» (همان: ۳۲)

در داستان «ساک از دستش افتاد»، داستان، حکایت زنی را روایت می‌کند که از همسرش جدا شده، یکی از فرزندان به نام محمد در جبهه شهید شده و حمید و رضا در جبهه در حال نبرد هستند. مادر در انتظار آمدن فرزندان بی‌تابی می‌کند: «یعنی می‌شه حمید یا رضا یکی‌شون اومده باشن مرخصی؟ تحمل موندن توی اون خونه رو ندارم. روزاش برام خیلی سخت می‌گذره.» (صحرايي، ۱۳۹۰: ۲۹)

اما مادر تنها پس از بازگشت از مشهد به تهران به سمت ستاد تشییع می‌رود و زیر لب زمزمه می‌کند: «... بمیرم واسه مادرای شهید! سخته داغ فرزند دیدن. خدا صبرشون بده! همون جور که بعد شهادت محمد به من داد، خیلی سخته.» (همان: ۳۰) او نگران حال مادران داغدار است «که قاب عکس به سینه، بین گریه کردن و نکردن مانده‌اند.» (همان) که خود با دیدن همسر سابقش در میان تشییع‌کننده‌ها، پی به درد بزرگ‌تری می‌برد. «سر که چرخاند، خشکش زد! پشت دو تابوت کنار هم، شوهر سابقش را دید که دو مرد زیر بغلش را گرفته بودند. خدای من! بعد ده سال جدایی، اولین مرتبه شوهرم رو پشت جنازه محمد دیدم، نکنه امروز! هول نگاهش را لنداخت روی دو تابوت کنار هم؛ اسم روی تابوت را که خوند، ساک از دستش افتاد.» (همان)

زن، دیگر هیچ تعلق خاطری در دنیا ندارد. هر سه فرزندش را در راه میهن از دست داده است. او رنج تنهایی را بیش از پیش احساس می‌کند و این‌بار دیگر امیدوار به دیدن حمید و رضا نیست. او در مقابل تابوت آن‌ها از حال رفته و رنج تنهایی‌اش را باید تا آخر عمر بر دوش بکشد.

زن و استقامت بر سر آرمان‌ها

زن پزشک، بی‌ریا و جان‌برکف به‌جای آن‌که مغرورانه در مطب طبابت خود بنشیند و فکر کسب درآمد باشد، به‌خاطر اعتقاد و ایمان به هدف والایش که همان هدف برادر شهیدش است، به سوی جبهه‌های حق علیه باطل می‌شتابد تا به یاری و امداد رزمندگان بالیامانی که همگی هم‌چون برادر سرافرازش جان خود را بر سر آرمان‌های مقدس‌شان و دفاع از میهن بر کف دست نهاده‌اند، همت گمارد. اما تقدیر، پاهای او را از او می‌گیرد. گویی خداوند می‌خواهد امتحانش را از او نهایی کند و رعنا هم‌چنان صبور و آرام، بی‌آن‌که خم بر ابرو بیاورد و بدون آن‌که ذره‌ای از کارش پشیمان باشد، به زندگی و تلاش ادامه می‌دهد؛ حتی وقتی سرزنش‌های همسر مغرورش را می‌بیند و می‌شنود:

«می‌توانستی نروی... این هم عاقبتش! همین را می‌خواستی؟ چه قدر بهت گفتم؟ جبهه‌های جنگ جای تو نیست! تو اگر می‌خواهی خدمت کنی، همین‌جا می‌توانی! تو مجبور نیستی بروی منطقه جنگی. اون از برادرت که جانش را گذاشت کف

دستش، رفت داغ رو دل مادرت گذاشت، این هم از تو که رفتی و خودت را ناقص کردی. این سرشکستگی برای من قابل تحمل نیست.» (رحیمی میبدی، ۱۳۸۵: ۱۰۰ و ۱۰۱) و او حتی آن‌گاه که همسرش که دلش را حب هواهای نفسانی مملو و تباه کرده است، رهایش می‌کند و به جرم معلولیتش از او جدا می‌شود، کوچک‌ترین خمی به ابرو نمی‌آورد. در عوض، آهسته و با لبخند، به مردی که در نیمه راه، او را رها کرده و رفته است، چنین می‌گوید:

«من به این خاطر که توانستم ذره‌ای برای عقاید و وطنم مفید باشم، افتخار می‌کنم. تو فکر می‌کنی با تکیه بر آن‌چه که از دست رفتنی است، خوش‌بختی؟ اما من یقین دارم خوش‌بختم! اگر تن، قفسی برای روح است، آن که روح را به تن بخشیده، راه آزادی را هم یاد داده! چه جای نگرانی و افسوس...» (همان)

و بالاخره زن قهرمان از آزمایشی که در پیش رو دارد، کامیاب و سرافراز بیرون می‌آید و در عوض همسری که در گرداب فخر و خودبینی غرق شده و حب دنیا وجودش را پر کرده است، او که از مهر و عطا و وفاداری بهره‌ای نبرده است و انسانیت را فقط در چارچوب لذت‌های جسمانی دنیا می‌بیند و گمان می‌کند جسم برای او تمام هویت انسانی‌اش است، به کیفر ناسپاسی و بی‌وفایی‌اش می‌رسد و خداوند به قیمت معلولیت کامل جسمش به او می‌فهماند که لذت‌های دنیوی زودگذر است. جسم را او بخشیده و هم او است که از انسان باز پس می‌گیرد، پس چه بهتر که آن را ارزشمند و هدفمند ببازد، نه این‌چنین که دست انتقام الهی توانایی‌اش را از او بگیرد.

هم‌چنین فاطمه در داستان «نامه‌های صلیب سرخ» با ایستادن به پای همسر اسیرش و بزرگ کردن دخترش، بر سر آرمان‌های خود می‌ایستد، درحالی که خود سلیم به او اجازه رفتن داده است. (ر. ک: صحرایی، ۱۳۹۰: ۴۳ و ۴۴)

نتیجه‌گیری

در بررسی جامعه‌شناختی جایگاه «زن» در تعدادی از داستان‌های کوتاه دفاع مقدس، می‌توان نقش مؤثر زنان در جنگ و جامعه را به‌خوبی لمس کرد. با توجه به این‌که جنگ، خود یک پدیده اجتماعی است، می‌تواند عنصرهای اجتماعی دیگری را در دل خود داشته باشد و بر تمامی عناصر اجتماعی یک جامعه – که زن نیز یکی از آن‌ها است – تأثیر بگذارد و در مقابل، از تمامی عناصر اجتماعی نیز تأثیر بپذیرد.

زن، در زمان جنگ، توانسته است با ایثارگری‌های خود، جامعه را به سمت و سوی هدف والای دفاع متوجه سازد؛ گاه با حضور در صحنه نبرد به‌عنوان پزشک و پرستار و گاه در پشت جبهه، به‌عنوان مادر، همسر و خواهر رزمندگان، با عشق‌ورزی و استقامت بر سر آرمان‌های انقلاب، رنج تنهایی خویش را تحمل کرده و روزهای زندگی‌اش را در هاله‌ای از بیم و امید و انتظار گذرانده است. او، با وجود محبت بی‌حدوحصرش، فرزندان جامعه را برای دفاع از مام میهن ترغیب کرده و در بسیاری از موارد، تنهایی و سوگواری خودخواسته‌ای را برای خویش رقم زده است تا سرزمین مادری‌اش، سربلند و سرافراز باقی بماند.

منابع:

۱. - پوینده، محمد جعفر (۱۳۷۷) *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*، چاپ اول، تهران: نقش جهان.
۲. - ترابی، علی اکبر (۱۳۸۴) *جامعه‌شناسی ادبیات فارسی (جامعه‌شناسی در ادبیات)*، چاپ چهارم، تهران: فروغ آزادی.
۳. - جنگ و خاطره «میزگرد بررسی ادبیات خاطره‌نویسی رزمندگان جنگ ایران و عراق و رزمندگان فرانسوی جنگ جهانی اول» (۱۳۸۱)، چاپ اول، تهران: سوره مهر.
۴. - حداد، حسین (۱۳۷۸) *داستان معاصر و داستان‌نویسان معاصر*، چاپ اول، تهران: مدرسه.
۵. - رحیمی میبدی، نگین (۱۳۸۵) *با چشم‌های شیشه‌ای*، تهران: دفتر هنر و ادبیات ایثار.
۶. - شاه‌آبادی، حمیدرضا (۱۳۸۰) *دایره زنگی*، چاپ اول، تهران: کمان.
۷. - شجاعی، سیدمهدی (۱۳۸۰) *سانتاماریا*، چاپ دوم، تهران: نیشان.
۸. - شریفی، محمد (۱۳۸۷) *فرهنگ ادبیات فارسی*، چاپ دوم، تهران: نور و معین.
۹. - صحرایی، اکبر (۱۳۹۰) *آنا هنوز هم می‌خندد*، چاپ چهارم، تهران: سوره مهر.
۱۰. - فراست، قاسم‌علی (۱۳۷۶) *گلاب‌خانم*، چاپ سوم، تهران: قدیانی.
۱۱. - فراست، قاسم‌علی (۱۳۶۷) *نخل‌های بی‌سر*، چاپ اول، تهران: امیرکبیر.

۱۲. - قلی‌زاده، رضا (۱۳۸۵) *وقتی ماه طلوع می‌کند*، چاپ اول، تهران: صریح.
۱۳. - کاکایی، عبدالجبار (۱۳۸۰) *بررسی تطبیقی موضوعات پایداری (در شعرایران و جهان)*، چاپ اول، تهران: پالیزان.
۱۴. - گلدمن، لوسین (۱۳۷۶) *جامعه، فرهنگ، ادبیات*، ترجمه محمدجعفر پوینده، چاپ اول، تهران: چشمه.
۱۵. - لوونتال، لئو (۱۳۹۰) *رویکرد/انتقادی در جامعه‌شناسی/ادبیات*، ترجمه محمدرضا شادرو، چاپ دوم، تهران: نی.
۱۶. - یزدان‌پناه قره‌تپه، زهره (۱۳۸۷) *قواره‌ای برای دو نفر*، چاپ دوم، تهران: صریح.
۱۷. - خالق‌زاده، محمدهادی، ولایتی، الهام. (۱۳۹۹). نقش زن در ادبیات جنگ تحمیلی. *مجله تاریخ‌نامه خوارزمی*، شماره ۲۹، ۱۸-۳۳.
۱۸. - شریف‌پور، عنایت‌الله، لشکری، فاطمه. (۱۳۸۹). بررسی نقش زنان در چند داستان کوتاه دفاع مقدس. *مجله ادبیات پایداری*، شماره ۲، ۱۶۹-۱۸۸.
۱۹. - عقدایی، تورج. (۱۳۸۸). جامعه‌شناسی ادبیات در «قلنتشن دیوان» جمال‌زاده. *فصل‌نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)*، شماره ۲، ۲۲-۵۱. doi 10 30495 dk 2021 686454
۲۰. - غفاری‌جاهد، مریم. (۱۳۸۶). نقش زنان در ادبیات داستانی دفاع مقدس. *ماه‌نامه ادبیات داستانی*، شماره ۱۱۳، ۴۲-۴۷.
21. Farasat, Ghasem Ali (1994) *Gulab Khanum*, third edition, Tehran: Ghadyani. (In Persian)
22. - Farasat, Ghasem Ali (1985) *Headless palms*, first edition, Tehran: Amirkabir. (In Persian)
23. - Gholizadeh, Reza (2006) *When the moon rises*, first edition, Tehran: Sarir. (In Persian)
24. - Goldman, Lucien (1994) *Society, culture, literature*, translated by Mohammad Jafar Pouyandeh, first edition, Tehran: Cheshmeh.
25. - Haddad, Hossein (1996) *Contemporary fiction and contemporary story writers*, first edition, Tehran: Madreseh. (In Persian)
26. - Kakayi, Abdoljabbar (2010) *Comparative study of sustainability issues (in Iranian poets of the world)*, first edition, Tehran: Palizan. (In Persian)
27. - Leventhal, Leo (2018) *Critical Approach in Sociology of Literature*, translated by Mohammad Reza Shadro, second edition, Tehran: Ney. (In Persian)
28. - Pouyandeh, Mohammad Jafar (1995) *An introduction to the sociology of literature*, first edition, Tehran: Naqsh Jahan. (In Persian)
29. - Rahimi Meybodi, Negin (2006) *with glass eyes*, Tehran: Art and Literature Office Isar. (In Persian)
30. - Sahraei, Akbar (2010) *Anna still laughs*, 4th edition, Tehran: Soureh Mehr. (In Persian)
31. - Shah Abadi, Hamid Reza (2001) *Zangi circle*, first edition, Tehran: Kaman. (In Persian)
32. - Sharifi, Mohammad (2008) *Persian Literature Dictionary*, second edition, Tehran: Noor and Moein. (In Persian)
33. - Shojaei, Seyyed Mahdi (2010) *Santamaria*, second edition, Tehran: Neysan.
34. - Torabi, Ali Akbar (2004) *Sociology of Persian Literature (Sociology in Literature)*, 4th edition, Tehran: Forough Azadi. (In Persian)
35. - War and memory, "Meeting panel for the review of memoir writing literature of Iranian and Iraq war veterans and French veterans of the First World War" (1381), first edition, Tehran: Soureh Mehr. (In Persian)
36. - Yazdan Panah Ghare Tapeh, Zohre (1387) *A jar for two people*, second edition, Tehran: Sarir. (In Persian)
37. - Aghdaei, Touraj. (1388). *Sociology of literature in Jamalzadeh's Gholtashan Divan*. Scientific Quarterly of Tafsir and Analysis of Persian Language and Literature Texts (Dehkhoda), No. 2, 22-51. (In Persian)
38. - Ghaffari Jahed, Maryam. (1386). *The role of women in the fiction of Holy Defense*. Fiction Literature Monthly. No. 113, 42-47. (In Persian)
39. - Khalegh Zadeh, Mohammad Hadi, Velayati, Elham. (2019). *The role of women in the literature of imposed war*. Kharazmi History Magazine, No. 29, 18-33.
40. - Sharifpour, Enayatollah, Lashkari, Fatemeh. (1389). *Examining the role of women in some short stories of Holy Defense*. Journal of Sustainability Literature, No. 2, 169-188. (In Persian)